



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۰۲/آذر/۱۳۹۴

موضوع جزئی: تعبدی و توصلی_ مقتضای اصول لفظیه در شک

مصادف با: ۱۱ صفر ۱۴۳۷

در تعبدیت (ثمره بحث و بررسی اشکال محقق خوبی)

جلسه: ۳۰

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث پیرامون نظر محقق خراسانی و محقق نایینی در مورد تقابل بین اطلاق و تقييد بود. نظر محقق خراسانی مشتمل دو مطلب بود:

مطلب اول: به طور کلی تقييد واجب به قصد قربت محال است، یعنی ما نمی توانیم قصد قربت به معنای قصد امر را در متعلق امر اخذ کنیم که در این مورد به تفصیل سخن گفته شد.

مطلب دوم: اگر جایی تقييد محال باشد اطلاق هم محال است.

پس به طور کلی محقق خراسانی دو ادعا داشتند: یکی عدم امکان تقييد واجب به قصد قربت که به تبع آن نتیجه گرفتند چون امکان تقييد واجب نیست، ما نمی توانیم به اطلاق ادله تمسک کنیم و در نتیجه عدم اعتبار قید را اثبات و سپس حکم به توصلی بودن واجب نماییم.

در بخش اول به تفصیل بحث کردیم و گفتیم چنین استحاله ای در کار نیست و امکان تقييد امر به قصد قربت و قصد امر وجود دارد اما اگر از نظر مختار صرف نظر کنیم، آیا سخن محقق خراسانی و محقق نایینی مبنی بر عدم امکان تقييد واجب به قصد امر مستلزم این هست که اگر جایی تقييد محال بود اطلاق هم محال است؟

برای اثبات این مساله محقق خراسانی و به تبع ایشان محقق نایینی فرمودند: چون اطلاق و تقييد تقابلهای تقابل عدم و ملکه است قهراً در جایی که تقييد محال باشد اطلاق هم محال است و به مناسبت بحث ما کشیده شد به نوع تقابل بین اطلاق و تقييد.

ثمره بحث از نوع تقابل بین اطلاق و تقييد

پس اگر ثابت شود تقابل بین اطلاق و تقييد تقابل عدم و ملکه است حق با محقق خراسانی و محقق نایینی است یعنی اگر جایی تقييد محال باشد اطلاق هم محال است ولی اگر کسی گفت: تقابل بین اطلاق و تقييد به نحو تضاد یا سلب و ایجاب می باشد دیگر نمی تواند از استحاله تقييد، محال بودن اطلاق را نتیجه بگیرد. یعنی حتی اگر ما مقدمه اول و مدعای اول محقق خراسانی و محقق نایینی را بپذیریم یعنی قبول کنیم امکان تقييد امر به قصد امر نیست باز هم مانعی از تمسک به اطلاق وجود ندارد زیرا ممکن است تقييد محال باشد اما اطلاق محال نباشد.

اگر کسی تقابل بین اطلاق و تقييد را تقابل عدم و ملكه دانست بايد همانند محقق خراسانى و محقق نايينى بگويد جايى كه تقييد محال است اطلاق هم محال است. اما اگر كسى تقابل مطلق و مقيد را همانند مرحوم آقاى خويى به نحو تضاد دانست ثبوتاً، نمى تواند از استحاله تقييد، محال بودن اطلاق را نتيجه بگيرد. بنابر اين مطابق اين قول حتى اگر قائل شويم امكان اخذ قيد قصد امر در متعلق امر نيست باز هم مانعى از تمسك به اطلاق نيست. زيرا هر چند تقييد محال است و مولى نمى تواند بگويد صل بقصد امرى اما چون تقابل اطلاق و تقييد، تقابل به نحو عدم و ملكه است؛ اگر مولى گفت صل و قيدى نياورد ولو اينكه نمى توانسته اين قيد را بياورد و امكان تقييد نبوده؛ اما امكان اخذ به اطلاق و تمسك به اطلاق وجود دارد.

بررسی اشكال محقق خويى

نتيجه فرمايش محقق خويى عبارت است از اينكه ايشان در واقع كانه پذيرفته اند كه تقابل بين اطلاق و تقييد در مقام اثبات خارج از محل نزاع است، اما تقابل بين اطلاق و تقييد در مقام ثبوت داخل در محل نزاع است. زيرا ايشان فرمود: تقابل بين اطلاق و تقييد در مقام اثبات به نحو عدم و ملكه است (كه علتش را به طور مفصل بيان كرديم) و در ادامه فرمود: اگر اين تقابل به نحو عدم و ملكه باشد نتيجه اش همان است كه محقق نايينى بيان كرده، يعنى هنگامى كه تقييد محال باشد اطلاق هم محال است. و بعد فرمود: تقابل مطلق و مقيد در مقام ثبوت به نحو تضاد است (كه به طور مفصل بيان شد)، اما نهايتاً فرمودند: با توجه به اينكه تقابل اينها به نحو تضاد است پس منعى از تمسك به اطلاق نيست و نتيجه حرف ايشان اين است كه كانه مى فرمايند: نسبت بين اطلاق و تقييد در مقام اثبات درست است به نحو عدم و ملكه است و درست است كه استحاله تقييد مستلزم استحاله اطلاق است اما وقتى اين تقابل را به نحو تضاد بدانيم هر چند تقييد محال باشد ولى اطلاق محال نيست و به همين سبب به محقق نايينى اشكال گرفته اند.

معناى سخن محقق خويى اين است كه كانه كارى به اطلاق و تقييد در مقام اثبات نداريم و چيزى كه محل بحث است اطلاق و تقييد در مقام ثبوت است كه تقابلشان به نحو تضاد است. يعنى نظر محقق خراسانى و محقق نايينى را پذيرفته اند ولى كانه آن را از دايره نزاع خارج كرده و آن بخشى كه ادعا مى كنند تقابل به نحو تضاد است را داخل در دايره نزاع نموده و مى فرمايند نزاع ما در اين بخش است.

اشكال اول

تمام بحث در مقام اول اين است كه آيا مى توان در شك در تعبدت و توصليت به اصول لفظى يعنى اطلاق تمسك كرد يا نه؟ حال اين تمسك مربوط به مقام اثبات است يا ثبوت؟ قطعاً مربوط به مقام اثبات است.

اينكه مى خواهيم ببينيم از ظاهر دليل و خطاب مى توانيم كشف اعتبار قصد قربت يا عدم اعتبار قصد قربت را بكنيم و بحث از امكان تمسك به اطلاق مى كنيم، مربوط به مقام اثبات است و كارى به مقام ثبوت ندارد. اگر مربوط به مقام اثبات شد يعنى تقابل بين اطلاق و تقييد به نحو عدم و ملكه است و اگر تقابل به نحو عدم و ملكه شد معنايش اين است كه اذا استحال التقييد استحال الاطلاق يعنى همان كه محقق خراسانى و محقق نايينى بيان كردند پس اين اشكال به محقق خويى وارد است كه آنچه موضوع بحث ما مى باشد در واقع مقام اثبات است و خود ايشان در مقام اثبات پذيرفته اند كه اين تقابل به نحو عدم و ملكه مى باشد و اگر تقابل بين اطلاق و تقييد به نحو عدم و ملكه باشد ديگر جايى براى اين ادعا كه ما مى توانيم تمسك به اطلاق كنيم هر چند

تقیید امر به قصد قربت محال باشد باقی نمی ماند، زیرا اگر پذیرفتیم امر را نمی توان به قصد امر مفید کرد و تقابل بین اطلاق و تقیید هم از قبیل تقابل عدم و ملکه است نتیجه اش این است که اطلاق ممکن نیست پس تمسک به اطلاق هم جایز نیست.

خلاصه مطلب: ابتدا ثمره اختلاف و نزاع مطرح شد و سپس به محقق خوبی اشکال کردیم و نتیجه گرفتیم که حق با محقق نایینی و محقق خراسانی می باشد. البته این که می گوئیم حق با آنها است بر فرض پذیرش استحاله تقیید است در حالیکه اصل این مطلب که تقیید محال باشد را رد کردیم و گفتیم تقیید امر به قصد امر در متعلق امر به همه صورش ممکن است. همه آن محاذیر را رد کردیم و وقتی ما تقیید را ممکن بدانیم قطعاً اطلاق هم ممکن است. اما اگر فرضاً تقیید امر به قصد امر را محال دانستیم، از آنجا که تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه است حق با محقق نایینی و محقق خراسانی است که وقتی تقیید محال شد اطلاق هم محال است و این در صورتی است که تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه باشد.

اشکال دوم

آیا به حسب مقام ثبوت تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل به نحو تضاد است یا خیر؟

اشکال اول به محقق خوبی با ملاحظه تأثیری است که این بحث در ما نحن فیه دارد ولی اشکال دوم با قطع نظر از تأثیر بحث در ما نحن فیه است یعنی به طور کلی می خواهیم ببینیم اصلاً فارغ از اینکه اینجا بحث از قصد قربت و قصد امر است تقابل بین اطلاق و تقیید در مقام ثبوت آیا به نحو تضاد است یا نه؟ به عبارت دیگر یعنی آیا واقعاً در مقام لحاظ و تصور، گوینده وقتی می خواهد کلام را مطلق بیاورد لحاظ می کند عدم همه قیود را در مقابل لحاظ بعض قیود آنچنان که محقق خوبی فرمودند و نتیجه گرفتند؟ اگر ما اینچنین تفسیر کنیم این تقابل می شود تقابل به نحو تضاد زیرا امران وجودیان بینهما غایت الخلاف لا یجتمعان. ایشان اینطور تصور کرد و فرمود در مقام ثبوت و در مقام لحاظ وقتی گوینده همه آنچه را که در تحقق غرضش دخیل است به ذهن می آورد و هیچکدام را لحاظ نمی کند یعنی لحاظ عدم جمیع قیود و الخصوصیات می کند می گوئیم منظور و مقصود مولی مطلق است اما وقتی همه قیود را در ذهن می آورد و بعضی را در غرضش دخیل می کند می گوئیم غرض مولی تقیید است. نتیجه این تحلیل این است که تقابل بین اطلاق و تقیید در مقام ثبوت تضاد است. آیا واقعاً در مقام ثبوت وقتی گوینده مقصودش به مطلق متعلق شده باشد لحاظ عدم جمیع خصوصیات می کند یا عدم الحاظ جمیع خصوصیات است؟

اگر بگوئیم عدم لحاظ است یعنی اینکه تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل به نحو ایجاب و سلب است یعنی تقابل بین وجود و عدم چون اگر چیزی لحاظ شد وجودش می شود ایجاب و اگر چیزی لحاظ شد عدمش می شود سلب.

حال ببینیم واقعاً در مقام تصور و لحاظ گوینده ای که می خواهد کلامی را به مخاطب القاء کند یا حاکمی که در مقام تقنین حکمی را برای مخاطبینش بیان کند چنان چه نظر و مقصودش به مطلق تعلق گرفته باشد، کدام یک از دو طریق را پیش می گیرد؟ آیا واقعاً می شود پذیرفت همه قیود را در ذهنش می آورد و بعد همه قیود را رفض می کند، یعنی رفض جمیع قیود. پذیرش این مطلب مشکل است و به نظر می رسد آنچه در مقام ثبوت در ذهن متکلم است و لحاظ می شود عدم لحاظ است. یعنی خیلی از قیود را در مقصود خودش دخیل نمی کند. پس مطلق، همان عدم است و تقیید همان وجود است.

در مقام اثبات درست است که اطلاق یعنی عدم القید در چیزی که شأنیت آن قید را داشته باشد و ملکه یعنی وجود القید که حاکی از شأنیت وجود قید هم هست. ولی در مقام ثبوت گفتیم اطلاق یعنی عدم القید و عدم لحاظ اما آیا عدم به معنای عدم همه چیز است یا عدم چیزهایی که شأنیت اخذ دارند؟ اگر گفتیم اطلاق به معنای عدم است منظور عدم لحاظ در مقام ثبوت و عدم لحاظ

قید یعنی عدم تصور است مثلاً مولی به عبدش می گوید نان بگیر و هیچ قیدی برای این نان لحاظ نمی کند، نه اینکه نان را تصور و لحاظ کند بعد همه قیود را تصور کند و در نظرش این باشد هیچ کدام از قیود مورد نظر نیست بلکه اینجا عدم لحاظ است. آیا می توانیم بگوییم در مقام ثبوت این عدم، عدم ملکه است یا اینکه در مقام ثبوت دیگر این بحثها نیست بلکه در مقام ثبوت و لحاظ، عدم هیچ قیدی دخیل نیست و دیگر کاری نداریم به اینکه آیا این شأنیت و صلاحیت وجود دارد یا ندارد. به نظر می رسد در مقام ثبوت و لحاظ، اینکه شأنیت باشد یا نباشد مد نظر نیست. یعنی در مقام ثبوت دیگر مساله عدم ملکه نیست و تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه نیست بلکه تقابل سلب و ایجاب است و گمان می رود که محقق خراسانی که قائل به تقابل عدم و ملکه است منظورش همان تقابل در مقام اثبات است و همین برای ما مهم است و موضوع بحث در این مقام همین مورد است. اینکه می گوییم می توانیم به اطلاق، تمسک کنیم یا نه مربوط به مقام اثبات است. یعنی می خواهیم به اطلاق کلام اخذ کنیم و بعد نتیجه بگیریم که هیچ قیدی منظور مولی نبوده است. اما در مقام ثبوت که نیازی به این قید و بند نیست و محدودیتی ندارد. در مقام ثبوت و لحاظ، مهم این است که آن خواسته و غرض مولی بدون قید باشد. لذا اشکال دوم به ایشان مربوط به تقابل بین ایجاب و سلب در مقام ثبوت است که به نظر می رسد این تقابل به نحو تضاد نیست بلکه به نحو ایجاب و سلب می باشد و بر این اساس در این نزاع فعلاً سخن در این است که حق با محقق خراسانی و محقق نایینی است.

«والحمد لله رب العالمین»